ضمیمه روزنامه خراسان
سلام زندگی
ZENDEGI-SALAM
•شنبه•۲تیر۱۳۹۷•شماره۱۰۷۰

حدیث روز

امام سجاد(ع): صدقه، قبل از این که به دست نیازمند برسد، در دست خداوند قرار می گیرد.

عدة الداعی

ذکر روز شنبه

صد مرتبه «یا رب العالمین»

آیات نور

سوره الرحمن(۱۰)

انسان از خاک است و تبدیل به خاک می شود

«خلق الانسان...» کلمه «صلصال» به معنای گل خشکیده ای است که وقتی زیر پا می ماند صدا می کند و کلمه «فخار» به معنای سفال است. مراد از «انسان» در این جا نوع آدمی است و منظور از «خلقت انسان از صلصالی چون سفال» این است که خلقت بشر بالاخره منتهی به چنین چیزی می شود. بعضی هم گفته اند مراد از انسان شخص آدم(ع) است. «و خلق الجانّ...» کلمه «مارج» به معنای زبانه خالص و بدون دود از آتش است. و بعضی گفته اند به معنای زبانه آمیخته با سیاهی است. و مراد از «جان» نیز مانند «انس» نوع جن است و اگر جن را مخلوق از آتش دانسته اند، به اعتبار این است که خلقت جن منتهی به آتش است. بعضی گفته اند مراد از کلمه جان، پدر جن است (مانند پدر انسان ها که آدم(ع) است).

تفسیر المیزان

بریده کتاب

فقط نود دقیقه!

باور دیرینه ای دارم مبنی بر این که می توان اشتیاق و انگیزه کسانی را که شرایط کودکی سختی داشته اند برانگیخت تا بیشتر تلاش کنند. هروقت در منچستر یونایتد دچار افول می شدیم و همه نیاز به روحیه داشتند قبل از هر بازی به تیم یادآوری می کردم که همه آن ها از خانواده های طبقه کارگر می آیند و امروزه تعداد کسانی که از این طبقه اند کمتر شده است. به آن ها می گفتم قطعا پدربزرگ یا مادربزرگ هایشان یا کسی در خانواده آن ها از طبقه کارگر بوده و مجبور بوده هر روز سخت کار کند که بتواند روزگار بگذراند در حالی که آن ها فقط باید نود دقیقه تلاش کنند تا مقدار زیادی پول به دست بیاورند.

برگرفته از کتاب «رهبری، درس هایی از زندگی و سال ها کار در منچستر یونایتد»
نوشته الکس فرگوسن

کاریکلماتور

رضا وارسته

*نور توسط پنجره زندانی شد.
*کولر بعد از «آب» بندی مرا به دست «باد» سپرد.
*از شوربختی با قند خون از «پا» درآمد.
*معتاد با مصرف زیاد، فرازمینی شد!
*هندوانه به دست دوستدارانش چاقو خورد.

اندکی صبر

هست شب

نیما یوشیج

هست شب، یک شب دم کرده و خاک،
رنگ رخ باخته است،
باد، نوباوه ابر، از بر کوه
سوی من تاخته است...

فتوکاتور۲۰۱۸

ویژه سالگرد تولد خراسان

۷ قاب برای ۷۰ سالگی

علیرضا کاردار - تاریخچه آشنایی من با «خراسان» به کمتر از ۴۰ سال پیش می رسد. زمانی که هنوز سواد نداشتم و نمی توانستم روزنامه بخوانم، ولی می توانستم خط خطی اش کنم و برای عکس های داخلش عینک و سبیل بکشم! بعد که باسواد شدم هم به مرور از «الف» شروع کردم و تا «ژ» و... دور هر حرفی که یاد می گرفتم داخل صفحات روزنامه خط می کشیدم و این بار به سبک باسواد ها روزنامه را خط خطی می کردم! گذشت تا زمانی که شروع به نوشتن کردم و هر چند وقت یک بار مطالبم را می آوردم روزنامه و به نگهبانی دم در تحویل می دادم و تا یک ماه منتظر می ماندم و هر روز تک تک صفحه ها را زیر و رو می کردم بلکه نوشته هایم را جایی ببینم که نمی دیدم و از عصبانیت جور دیگر روزنامه را خط خطی می کردم! تا این که سرانجام تیرم به هدف نشست و خط خطی کردن هایم نتیجه داد و اولین مطلبم در روزنامه چاپ شد. از آن زمان بود که باز طور دیگری خط خطی کردن هایم ادامه پیدا کرد و تا امروز هم ادامه دارد. اوایل آشنایی ام با «خراسان»، روند چاپ روزنامه برایم شبیه یک راز بود که این صفحات جادویی چطور چاپ و منتشر می شود. آیا هر کس هر چه دلش می خواهد، می نویسد یا فقط مطالب کارمندان در روزنامه چاپ می شود و کسانی که پارتی و آشنایی در روزنامه ندارند، حق ندارند چیزی بنویسند. کجا چاپ می شود و چگونه و چه وقت به دست مردم می رسد. نام نویسنده ها و نوع قلم شان را از حفظ بودم و برایم مثل یک قهرمان دست نیافتنی می نمودند! بعدها که وارد روزنامه شدم و تقریبا فهمیدم چی به چی است، دیدم این جا به جز توانایی و تعهد، ملاک دیگری برای انتخاب همکار نیست و هر کس که توانایی و پشتکار داشته باشد، قطعا به راحتی می تواند وارد حلقه «خراسان» شود. برای همین تصمیم گرفتم در این مطلب، مختصری از روزنامه «خراسان» برایتان بگویم تا ببینید در این ۷۰ سال، چه شده و چه گذشته است که امروز «خراسان» در این جایگاه است.

تحریریه

مکانی است وسیع، خوش آب و هوا و مسقف که بیشتر محتوای روزنامه در آن تولید می شود. خبرنگار، نویسنده، عکاس، طراح و... کلا هر کسی که مطلبی برای روزنامه تهیه می کند، جایش این جاست. می گوییم بیشتر، چون مقداری از محتوای روزنامه هم توسط همکاران بخش های دیگر که دفاترشان در محل های دیگری است یا دوستان دور کار و حتی در شهرها و استان های دیگر تولید می شود. خوش آب و هوا بودنش هم بستگی به نظر اکثریت دارد که اگر سردشان شود پنجره ها را می بندند و اگر گرمشان شود، هواسازها را روشن می کنند و بقیه هم باید بسوزند یا یخ بزنند و بسازند!

ویراستاری، ویرایش عکس و صفحه آرایی

یکی از نقاط حساس روزنامه همین بخش است که به اصطلاح فنی «پایین» گفته می شود، چون نیم طبقه پایین تر از تحریریه است! به طور خلاصه، هر محتوایی که در تحریریه تولید می شود، باید از زیر قیچی و گاهی ساطور ویراستاری بگذرد تا به مرحله چاپ برسد! البته قبل از چاپ، یک خان صفحه آرایی هم هست که خودش داستانی دارد پر آب چشم! یا مطالب کم می آید یا زیاد که در این قسمت باید در صفحه جا بگیرند، هر طور که شده، ولو با زور! بعد که این جا هم به خیر گذشت و به پرینت نهایی رسید، اگر تاییدها را گرفت می رود توی شبکه و راهی بخش لیتوگرافی چاپخانه می شود. آن حساسیتی هم که گفتیم برای این است که هر غلطی در روزنامه می بینید، یعنی از دست این پروسه در رفته است، متاسفانه!

شهر چاپ خراسان

اسمش شهر است ولی برای خودش دنیایی است. جدا از چاپ روزنامه که به اصطلاح «چاپ رول» گفته می شود، بخش «چاپ شیت» هم نشریات و سفارش های دیگر را چاپ می کند. یکی از مشخصات بارز این قسمت سر و صدایش است که صدا به صدا نمی رسد. البته میعادگاهی است برای عاشقان بوی کاغذ که باید علاوه بر صدا، بوی رنگش را هم تحمل کنند! ولی از حق نباید گذشت که کولرهایش در حد فریزر خنک می کند! خوش به حال بچه های چاپ، نگرانیم سرما بخورند! کولرها عوض؟

پرسنلی، اداری و مالی

این بخش همان طور که از نامش پیداست کارهای مربوط به نیروها را انجام می دهد. از مصاحبه و استخدام و جذب و حقوق و رفاه پرسنل گرفته تا بازنشستگی و...! یکی از کارهای این قسمت محاسبه حقوق، کارانه ها، بن ها، عیدی ها، سبدهای کالا و... است که خیلی هم لذت بخش است! به ویژه وقتی ناگهان صدای پیامک در همه تحریریه به گوش می رسد که نشان دهنده واریز حقوق و حق التحریرهاست! یکی از ویژگی های این بخش این است که در ساختمان دیگری است و اگر آنجا کاری داشته باشیم، هم هوایی به سرمان می خورد و هم نیم کیلو تا یک کیلو وزن کم می کنیم، مخصوصا اگر تابستان باشد!

واحد فنی شبکه و زیرساخت

این قسمت دیگر خیلی تخصصی و حیاتی است. از کارهای شبکه داخلی و پشتیبانی نرم افزاری و سخت افزاری گرفته تا وب سایت روزنامه و تولید و ارتقای نرم افزارها و... همه به این قسمت مربوط می شود. کافی است مثلا یک روز شبکه از کار بیفتد، حتی تصورش هم سخت است چرا که خبرنگار مجبور می شود روی کاغذ بنویسد و دستی ببرد امضاهایش را بگیرد و با پیک بفرستد بخش های دیگر و... خدا قسمت نکند! البته نکته انحرافی این که عکس کناری مربوط به بخش دیگری از چاپخانه است!

آگهی ها

یکی از قلب های موسسه است، یک قلب تپنده، بزرگ و بخشنده! یعنی اگر این بخش نباشد یا کم کار باشد، دگر عضوها را نماند قرار! با این که در چاپ آگهی ها خیلی وسواس به خرج می دهند و هر چیزی را قبول نمی کنند، ولی باز هم اگر امکانش بود شصت صفحه دیگر هم جا داشت که آگهی بزنیم! فقط یادتان باشد اگر گذرتان به این قسمت افتاد، صف را حتما رعایت کنید. آقا هل نده!

تصویرسازی: سعید مرادی

اشتراک و توزیع

حلقه پایانی ارتباط «خراسان» با مخاطب که به نوعی مهم ترین حلقه این زنجیره نیز است. اگر ما بهترین روزنامه را هم چاپ کنیم (که می کنیم) ولی درست به دست خواننده نرسد، به درد خودمان می خورد! اگر روزنامه اشتراک نداشته باشد، علاوه بر این که از نظر مالی لنگ می زند، بخش بزرگی از مخاطبانش را که حال ندارند به دکه بروند و آن را بخرند نیز از دست خواهد داد. همین زحمت کشان بخش توزیع اگر یک روز آفتاب نزده روزنامه ها را به دکه داران عزیز نرسانند، یا در شهر توزیع نکنند یا یک ساعت دیرتر کارشان را انجام بدهند، یا حتی بچه هایی که سر چهارراه ها زحمت فروش روزنامه را می کشند، یک روز نباشند، باز هم روزنامه به درد خودمان می خورد و بس!

با تشکر از دیگر دست اندرکاران و عوامل و زحمت کشان «خراسان»

فکر نکنید «خراسان» فقط همین بخش ها را دارد و تمام، خیر. روابط عمومی که مانند پل ارتباطی بین روزنامه و مخاطبان است. همکاران پرکار، پرانرژی و عزیز روابط عمومی روزانه صدها پیامک و تماس را دریافت و بین بخش های مختلف پخش می کنند. از رفقای زحمت کش خدماتی که اگر چای تازه دم شان نباشد همه گیجیم و نگهبانی که ورود و خروج ها را کنترل می کند و انبارداران که زحمت نگهداری وسایل و لوازم را می کشند، گرفته تا دوستان انتشارات، مرکز آموزش، دفتر پژوهش، آخرین خبر و حتی ادمین های شبکه های مجازی روزنامه و همه کسانی که ممکن است سهوا از قلم افتاده باشند، هر کدام گوشه ای از این افتخار و یادگار ۷۰ ساله را گرفته اند که اگر نباشد یک جای کار لنگ می زند و به سلامت به مقصد و نسل بعد نمی رسد.

«خراسان» مجموعه ای است از هزاران دلسوز و کاردان که هر یک در حد توان و حتی بیش از آن برای سربلندی نام این برند تلاش کرده اند، می کنند و خواهند کرد و تنها توقع شان رضایت مخاطبان است. مخاطبانی که اگر نباشند یا از ما ناراضی باشند، کارمان تمام و خط خطی است.

تفأل

در هجر تو گر چشم مرا آب روان است
گو خون جگر ریز که معذور نمانده است
حافظ ز غم از گریه نپرداخت به خنده
ماتم زده را داعیه سور نمانده است

از اون لحاظ

برادر جان «خراسان» است این جا

محمدعلی محمدپور | طنزپرداز

هفتاد سال پیش وقتی اولین شماره چهار صفحه ای و کوچک روزنامه خراسان بیرون آمد شاید کمتر کسی فکر می کرد این روزنامه روزی بتواند این جور قلب میلیون ها انسان را تسخیر کند. (ببخشید دیگه خواستم مطلبم آغاز باشکوهی داشته باشه!) اما این روزنامه بزرگ شد و بزرگ شد و بزرگ شد طوری که مسئولان چاپخانه گفتند: «بسه دیگه! کاغذ از این بزرگ تر دیگه تو دستگاه جا نمیشه». به هر حال خراسان آن قدر بزرگ شد که با اجازه آقای خیابانی، امروز می توانیم بگوییم قطعا «خراسان» دیگر فقط برای خراسان نیست، «خراسان» در واقع برای ایران است.

حالا شما یادتان نمی آید، اما اگر از مادران و مادربزرگ هایتان بپرسید خواهند گفت چطور روزنامه خراسان پدران و پدربزرگ هایتان را پس از برگشتن از سر کار روی کاناپه یا پشتی و زیر کرسی میخکوب می کرد و آن ها ساعت ها توی روزنامه غرق می شدند، طوری که حضور همسر خود را کلا فراموش می کردند. البته هنوز هم برای بعضی همین طور است و بسیار کارمندانی داشته ایم که با حل کردن جدول های روزنامه خراسان کارشان را در اداره شروع کردند، با جدول حل کردن بازنشسته شدند و در دوران بازنشستگی هم هنوز توی پارک جدول های خراسان را حل می کنند.

بسیار آدم هایی بوده اند که با اخبار روزنامه خراسان شاد، غمگین یا عصبانی شدند. بسیار آدم هایی بودند که با طنزهای روزنامه خراسان به خاطر خنده زیاد روده هایشان به هم گره خورد و با خواندن مطالب پزشکی روزنامه دوباره روده هایشان را خودشان از هم باز کردند. بسیار آدم هایی بودند که با توصیه های روزنامه خراسان پوست شان نرم تر شد، بسیار آدم هایی داشتیم که با نیازمندی های روزنامه خراسان کار پیدا کردند یا برای پراید بی رنگ یا دوتا گلگیر عقب رنگ شان؛ مشتری پیدا کردند.

خلاصه که خیلی هامان با خراسان خاطره داریم. اما واقعیت گریزناپذیر این است که امروزه با گسترش فضای مجازی و انتشار اخبار موثق و ناموثق از این رسانه ها، کار در این فضا برای روزنامه ها و مطبوعات بسیار دشوار شده است. ولی این که روزنامه ای بتواند همچنان در سطح رسانه های کشور فعال بماند و هر روز از مخاطبان خوبش پیام و پیامک دریافت کند، واقعا اتفاق مهم و دلگرم کننده ای است.

به هر حال از همان موقع که روزنامه با شعار «برادر جان خراسان است این جا / سخن گفتن نه آسان است این جا» کار خودش را شروع کرده خوب می دانسته است که واقعا یک روزنامه خوب و با کیفیت درآوردن همیشه کار سختی بوده، هست و خواهد بود. امید که خراسان همچنان بماند و ما بتوانیم با «خراسان» بزرگ شویم و بزرگ شویم و بزرگ شویم طوری که روزی روزنامه را به اتفاق نوادگان خودمان بخوانیم.

شعر طنز

هفتاد سالگی خراسان

امیرحسین خوش حال | طنزپرداز

«برادر جان خراسان است این جا»
شود امروز هم هفتاد ساله
اگر داری عزیزم درد خواندن
مطالب عمدتا چون قند هستند
سیاسی، ورزشی تا اقتصادی
اگر مطلب شبیه دزد باشد
شبیه گل شده اشعار بنده
دوتا درب بزرگ و شیک دارد
مجرد هست مقداری وَ جز این
ببین هر صفحه اش تبلیغ دارد
روند حق تالیفش خراب است
حقوق مرد و زن باشد برابر
انرژی هم فراوان است این جا
چنین سنی نه آسان است این جا
برایت مثل درمان است این جا
لذا مانند قندان است این جا
و این هم مطلبی فان است این جا
برایش مثل زندان است این جا!
نمی دانی؟ گلستان است این جا
و در ها با نگهبان است این جا
پر از بابا و مامان است این جا
خود بازار تهران است این جا
بدن یک خرده لرزان است این جا!
لذا «خواهر خراسان است این جا»

ماوشما

داستانک، ترسانک، سوتی، شعر، عکس و هر ایده بامزه و جالب خود را به پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ یا شماره ۹۰۱۸۳۷۴۱۸۴ در پیام رسان ایتا بفرستید.

*من مصاحبه هانیه (دختر زلزله زده سرپل ذهابی) را خواندم و آمادگی خود را برای تشرف ایشان به بارگاه ملکوتی علی بن موسی الرضا(ع) اعلام می کنم.
*چقدر مطلب دکتر چمران خوب بود... واقعا من نمی دانستم که ایشان این قدر از نظر علمی و حتی احساسی آدم پری بودند. خدا رحمتشان کند و ما را هر واقعی این شهدا قرار دهد. **جمالی**
*درد یعنی شاعری در دفتر شعرش ببیند، مثل سابق دیگر آن احساس شادش را ندارد...
مسعود مجنونپور
*من هنوز هم سر حرفم هستم، شما جمله عده ای خاص رو تو قسمت چی شده؟ چاپ می کنید و گرنه برید ببینید جمله من قشنگه یا جمله های دیگه.
فرهادیان
ما و شما: در همه انتخاب ها امکان خطا هست، ولی دوستانی هم که پیامک هاشون رو دیر می فرستن ممکنه به دستمون نرسه و اصلا تو مسابقه شرکت داده نشن.
*آق کمال؛ به نظر جنابعالی قهرمان این دوره جام جهانی کدوم کشوره؟
آق کمال: به نظر مو که یا ایرانه یا ایتالیا، دگه دست بالا بیگیرم هلنده!